

An Analysis of the Jurisprudential Requirements for Establishing Structures to Foster the Development of Human Potential in an Islamic Government*



Iman Kakavand 

Graduate of Advanced Seminary Studies, Qom, Iran.

Email: imankakavandzaman@yahoo.com

Abstract

The development and flourishing of human potential constitute a prerequisite for achieving the higher objectives of an Islamic government. Since the realization of this goal is impossible without systematic institutional foundations, governmental jurisprudence (*fiqh al-hukūmah*) imposes specific obligations regarding the establishment of structures designed to cultivate and develop individual talents and capabilities. The present study employs a descriptive-analytical methodology to address the following question: Which jurisprudential principles provide the basis for obligating an Islamic government to establish structures aimed at fostering human potential and talent development? The findings indicate that several major jurisprudential principles support such an obligation. First, the principle of preserving the social order considers the continuity of political and social life dependent upon the cultivation of qualified human resources. One of the most significant factors in developing

* **Cite this Article:** Kakavand, I. (2025). An analysis of the jurisprudential requirements for establishing structures to foster the development of human potential in an Islamic government. *Jurisprudence and Politics*, 6(12), pp. 291–313. <https://doi.org/10.22081/ijp.2026.74391.1115>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran

▣ **Received:** 2025/04/10 • **Revised:** 2025/06/16 • **Accepted:** 2025/07/10 • **Published online:** 2025/09/29

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



competent individuals is the identification and nurturing of their latent talents and abilities. Second, the principle of justice, through its rejection of discrimination, regards the provision of opportunities for personal growth and development as an application of the maxim “giving every rightful claimant his due” (*i‘ṭā’ kull dhī ḥaqqin ḥaqqah*). Third, the principles of no harm (*lā ḍarar*) and causation (*tasbīb*), from the perspective of safeguarding valuable resources, hold the government accountable for the waste of human potential and for negligence in creating the necessary institutional and structural foundations for talent development. Ultimately, these principles, together with the principle of rational correlation (*mulāzamah aqliyyah*), establish the creation of appropriate structures for nurturing human potential as a religious and legal obligation incumbent upon an Islamic government.

Keywords

Talent Development; Institutional Structures; Islamic Government; Jurisprudential Principles.

تحليل المتطلبات الفقهية لإنشاء هيكل لتنمية المواهب الكامنة

في الحكومة الإسلامية*

إيمان كاوند  id

خريج المستويات العليا بالحوزة العلمية، قم، إيران.
imankavandzaman@yahoo.com



الملخص

تعد تنمية المواهب الكامنة شرطاً أساسياً لتحقيق الأهداف السامية في الدولة الإسلامية. وبما أن تحقيق ذلك غير ممكن بدون وجود بني تَحْتِيَّةٍ منهجية، فإنَّ الفقه الحكومي يقتضي متطلبات محددة لإنشاء هيكل "لازدهار المواهب". تسعى هذه الدراسة، باستخدام المنهج الوصفي التحليلي، إلى الإجابة عن السؤال التالي: ما هي القواعد الفقهية التي تدعم التزام الحكومة بإنشاء هيكل لتنمية المواهب؟ تظهر نتائج البحث أنَّ قاعدة حفظ النظام تعتبر استمرارية الحياة السياسية والاجتماعية مرهونة بتربية القوى البشرية الكفؤة، وأنَّ أحد العوامل المهمة في تربية القوى الكفؤة هو تنمية المواهب؛ وقاعدة العدالة، من خلال نفي التمييز، تعتبر توفير بيئة لتنمية المواهب من مصاديق «إعطاء كل ذي حق حقه»؛ أما قاعدة «لا ضرر ولا إضرار» من منظور صيانة الموارد، تجعل الحكومة مسؤولة عن إهدار المواهب والتقصير في بناء البنية التحتية. في النهاية، هذه القواعد بالإضافة إلى قاعدة الملازمة العقلية تجعل إنشاء الهيكل إلزاماً شرعياً للحكومة الإسلامية.

الكلمات المفتاحية

التنمية، البنية التحتية، الحكومة الإسلامية، الأحكام الفقهية.

* الاستشهاد بهذه المقالة: كاوند، إيمان. (۲۰۲۵). تحليل المتطلبات الفقهية لإنشاء هيكل لتنمية المواهب الكامنة في الحكومة الإسلامية. الفقه والسياسة، ۶(۲)، صص ۲۹۱-۳۱۳.
<https://doi.org/10.22081/ijp.2026.74391.1115>

□ نوع المقال: بحثية؛ الناشر: المعهد العالي للعلوم والثقافة الإسلامية، قم، إيران

□ تاريخ الإستلام: ۲۰۲۵/۰۴/۱۰ • تاريخ التعديل: ۲۰۲۵/۰۶/۱۶ • تاريخ القبول: ۲۰۲۵/۰۷/۱۰ • تاريخ الإصدار: ۲۰۲۵/۰۹/۲۹

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



تحلیل الزامات فقهی ایجاد ساختار جهت شکوفاسازی استعدادهای بالقوه در حکومت اسلامی*

ایمان کاکاوند  id

دانش‌آموخته سطوح عالی حوزه علمیه، قم، ایران.
imankakavandzaman@yahoo.com



چکیده

شکوفاسازی استعدادهای بالقوه، پیش شرط تحقق اهداف متعالی در حکومت اسلامی است. از آنجا که دستیابی به این مهم بدون وجود زیرساخت‌های نظام‌مند ممکن نیست، فقه حکومتی الزامات مشخصی را برای «ایجاد ساختار» در این زمینه ایجاب می‌کند. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، در پی پاسخ به این پرسش است که کدام قواعد فقهی پشتیبان الزام حکومت به ایجاد ساختار شکوفاسازی استعدادها هستند؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد قاعده حفظ نظام استمرار حیات سیاسی - اجتماعی را منوط به تربیت نیروی انسانی شایسته می‌داند و یکی از عوامل مهم تربیت نیروهای شایسته، شکوفاسازی استعدادها است؛ قاعده عدالت با نفی تبعیض، ایجاد بستر برای رشد استعدادها را از مصادیق «اعطاء کل ذی حقِّ حقّه» برمی‌شمارد؛ قواعد لاضرر و تسبیب از منظر صیانت از منابع، حکومت را در قبال ائتلاف استعدادها و قصور در زیرساخت‌سازی مسئول می‌داند. در نهایت این قواعد به همراه قاعده ملازمه عقلیه ایجاد ساختار را یک الزام شرعی برای حکومت اسلامی است.

۲۹۴

فقه و سیاست

سال ۶، شماره ۲، ۱۴۰۴

کلیدواژه‌ها

شکوفاسازی، ساختار، حکومت اسلامی، قواعد فقهی.

* **استناد به این مقاله:** کاکاوند، ایمان. (۱۴۰۴). تحلیل الزامات فقهی ایجاد ساختار جهت شکوفاسازی استعدادهای بالقوه در حکومت اسلامی. فقه و سیاست، ۶(۲)، صص ۲۹۱-۳۱۳.

<https://doi.org/10.22081/ijp.2026.74391.1115>

▣ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران

▣ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۳/۲۶ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۹ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



بیان مسئله

در نظام سیاسی اسلام، مشروعیت اقدامات اجرایی و اعتبار سیاست‌گذاری‌های کلان و به‌طور کلی حکمرانی در حکومت اسلامی منوط به انطباق با موازین شریعت (صدر، ۱۳۹۳، ص ۲۸۶) و استخراج ریل‌گذاری‌های فقهی است. از این‌رو، هرگونه مداخله حکومتی در عرصه‌های کلان اجتماعی، نیازمند کشف «منشأ الزام‌آور» در فقه است. یکی از چالش‌های اساسی در مدیریت منابع انسانی جامعه اسلامی، نابرابری‌های جغرافیایی و ساختاری مانند مسائل فرهنگی، مالی، قومیتی و ... است که دسترسی به فرصت‌های رشد را محدود کرده است. اگرچه مدیریت استعدادهاى بالفعل از ضروریات پیشرفت است، اما تمرکز صرف بر این قشر، موجب غفلت از «استعدادهای بالقوه» در مناطق محروم یا طبقات کم‌برخوردار می‌شود؛ غفلتی که نه تنها منجر به هدررفت سرمایه‌های انسانی تمدن اسلامی می‌شود، بلکه کارآمدی نظام را با چالش مواجه می‌کند.

از طرفی ایجاد بستر برای شکوفاسازی استعدادهاى بالقوه، مستلزم هزینه‌کرد منابع عمومی و ایجاد زیرساخت‌های گسترده است؛ از این‌رو کشف مبنای وجوب این اقدام برای حکمران ضرورتی حیاتی دارد. پرسش بنیادین این پژوهش آن است که آیا فقه امامیه براساس قواعدی نظیر «قاعده عدالت»، «وجوب حفظ نظام» و.. ایجاد ساختار جهت شکوفاسازی این استعدادها را بر حکومت واجب کرده است یا خیر؟ و در صورت اثبات وجوب، منشأ این الزام فقهی کدام یک از قواعد فقهیه است؟ عدم تبیین این مبنا، می‌تواند منجر به تضییع حق رشد استعدادها و کندی در حرکت تمدنی جامعه شود. از این‌رو این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، در پی استخراج و تحلیل ادله وجوب ایجاد این ساختار مدیریتی در بستر فقه است.

پیشینه

در خصوص پیشینه پژوهش، گرچه مطالعات مستقلی در باب الزامات فقهی ایجاد ساختار برای شکوفاسازی استعدادهاى بالقوه یافت نشد، اما برخی پژوهش‌ها در لایه‌های همسو با مدیریت استعداد از منظر اسلامی قابل‌بازیابی است. از جمله، پهلوان شریف

(۱۳۹۵) مسئله مدیریت استعداد را با بررسی منابع تفسیری شیعه و اهل سنت بحث کرده و نتیجه این امر را با دسته بندی هفتگانه‌ای شامل: مبانی کلی، مبانی فرایندی، زمینه‌های مؤثر، موانع، راهکارها و عوامل، لوازم تحقق و ویژگی‌های برنامه الهی پرورش استعدادها، سازمانی ارائه داده است. محمدنژاد و پهلوان شریف (۱۴۰۳) به این موضوع ورود کرده و مدیریت استعدادها را با نگاه کلی به مبانی اسلامی مورد بررسی قرار داده است. این مقاله قایل است در کشور ما، جذب استعدادها و به کارگیری آنها، تنها براساس مدل‌های مدیریتی غیربومی و غربی انجام گرفته و فرهنگ سازمانی براساس رویکردهای ارزشی دینی اسلامی نادیده انگاشته شده است؛ از این رو به بررسی جامع مبانی مدیریت استعداد و چگونگی و همسویی شیوه‌های آن با میراث غنی فرهنگ اسلامی ایران پرداخته است. ایمان کااوند (۱۴۰۲) با بهره‌گیری از هفت قاعده فقهی بر ضرورت مدیریت استعدادها در حکومت اسلامی تأکید شده است.

وجه مشترک و در عین حال محدودیت پژوهش‌های فوق، تمرکز بر مرحله پس از فعلیت استعدادهاست؛ به بیانی دیگر، این مطالعات فرض را بر وجود استعدادها، شناسایی شده گذارده و وظیفه حکومت را در جذب و به کارگیری آنها خلاصه می‌کنند. اما خلأ موجود، مغفول ماندن مرحله پیش‌نیاز یعنی بسترسازی برای استعدادهایی است که به دلیل موانع جغرافیایی و ساختاری، هرگز به منصف ظهور نمی‌رسند؛ بنابراین مرحله «مدیریت استعداد» نیز مختل خواهد شد. نوآوری این پژوهش در آن است که سطح تحلیل را یک گام به عقب برده و با تمرکز بر استعدادها، بالقوه، وجوب شرعی ایجاد ساختار شکوفاسازی را به عنوان تکلیف حکومت تبیین می‌نماید. این پژوهش بر این اصل استوار است که موفقیت مدیریت استعدادها، منوط به تکمیل موفقیت آمیز مرحله پیشین، یعنی شکوفاسازی فراگیر استعدادهاست.

مفهوم‌شناسی

حکومت اسلامی

حکومت به معنای تشکیلات سیاسی به دو شیوه حکومت سکولار و دینی تقسیم

می‌شود. حکومت سکولار حکومتی است که خواهان جدایی دولت و سازمان‌های آن از کلیسا و احکام آن است. هدف آن ایجاد حاکمیت دنیاگرا و بی‌دین، مستقل از حاکمیت دینی و روحانی و به دور از نفوذ و دخالت آن است. اما در حکومت دینی هدف تحقق بخشیدن آرمان‌های الهی در جامعه است. حکومت در آموزه‌های قرآنی خلافت و ولایت از سوی خداوند برای بسترسازی کمال‌یابی بشر است. از آنجا که محور آموزه‌های قرآنی توحید است، در حکومت دینی همه چیز بر محور توحید و تکامل انسانی، معنا می‌یابد (اعرافی، ۱۳۹۵، ج ۲۶، ص ۳۱). حکومت دینی، حکومتی است که بر اساس حاکمیت خداوند بنا شده است و حاکم در این حکومت ولی امر مسلمین است که از جانب خداوند هم در زمان حضور، هم در زمان غیبت منصوب شده است (فیاض، ۱۳۹۲، ص ۴۹). وظیفه حکومت اسلامی، افزون بر تأمین نیازهای مادی و آسایش و سعادت دنیایی، تأمین نیازهای روحی و سعادت آخرتی از راه احیای ارزش‌های معنوی و دینی در جامعه است، چنان که امیر مؤمنان علیه السلام افزون بر فراهم ساختن امکانات و اصلاح امور مادی مردم، احیای ارزش‌های دینی را از وظایف حکومت اسلامی بر شمرده است (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۹، ص ۳۷۹). مهمترین هدفی که حکومت اسلامی به همراه دارد و با نظام‌های سه گانه انسانی (نظام فاعلی، غایی و داخلی) هماهنگ است، همانا دو چیز است: اول انسان‌ها را به سوی خلیفه‌الله شدن راهنمایی و مقدمات سیر و سلوک آن را فراهم کردن؛ دوم کشور اسلامی را مدینه فاضله ساختن، مبادی تمدن راستین را مهیا نمودن و اصول حاکم بر روابط داخلی و خارجی را تبیین کردن است. زمامدار حکومت اسلامی عهده‌دار تأمین علم و دانش شهروندان قلمرو حکومت خود خواهد بود و آیاتی همچون: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» بیانگر آن است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، صص ۴۵-۴۶). با استناد به این غایات، می‌توان نتیجه گرفت که حکومت اسلامی حکومتی «هدف‌مبنا» است که برای دستیابی به مقاصد توحیدی، ملزم به بسیج تمامی امکانات است؛ بنابراین، «استفاده حداکثری از استعدادها بالقوه انسانی» نه تنها یک ضرورت مدیریتی، بلکه یک تکلیف فقهی در راستای تحقق عدالت و کمال اجتماعی تلقی می‌شود.

مفهوم استعداد

استعداد در لغت، مصدر باب استفعال از ریشه (ع د د) به معنای آمادگی و مهیا شدن است (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۹۸؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۹۷). در لغت نامه‌های فارسی استعداد به آماده شدن، مهیا شدن، آمادگی، توانایی کاری را داشتن، قابلیت، گنجایش، توانایی، ظرفیت، ذوق، نزدیک یا دور بودن شیء معنا شده است (دهخدا، ۱۳۳۰، ج ۶، ص ۲۱۷۲؛ عمید، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۷۳). در اصطلاح استعداد بلوغ برجسته در شایستگی‌ها (شامل دانش و مهارت‌ها) و در فعالیت‌های فردی می‌دانند به نحوی که فرد را جزو ۱۰ درصد افراد برتر در میان همکارانی قرار می‌دهد که در همان حوزه فعالیت می‌کنند. استعداد به معنای مهیا شدن، آمادگی و توانایی بر انجام کاری است؛ توانایی فطری فرد که به یادگیری او کمک می‌کند و آن را تسریع می‌نماید (میردیکوندی، ۱۳۷۹، ص ۶۵). یکی از استعدادهایی که در نفس وجود دارد این است که همانند ظرفی قابلیت پذیرش مطالب را دارد اما میزان پذیرش آن بستگی به تربیت دارد (مرتضوی، ۱۳۷۵، ص ۲۷)؛ بنابراین می‌توان گفت استعدادهای بالقوه انسان مجموعه‌ای از قابلیت‌های ذاتی و فطری است که در صورت فراهم شدن زمینه مناسب (محیط، آموزش، فرهنگ) می‌تواند شکوفا شود. این استعدادهای شامل ابعاد عقلی، اخلاقی، دینی و هنری بوده و شناخت و پرورش آنها از اهداف اصلی تعلیم و تربیت به شمار می‌رود.

شکوفایی استعدادهای بالقوه

در نظام تربیتی اسلام که هدفش به کمال رساندن انسان است، تربیت و پرورش چیزی جز شکوفا کردن استعدادهای درونی که به صورت بالقوه در انسان وجود دارد نیست (خطیب، ۱۳۹۶، ص ۴۵). از گذشته دور تا به امروز استعداد یکی از عوامل موفقیت و یکی از شاخص‌های مهم برجستگی نخبگان دانسته شده است. این موضوع در فضای علمی غرب از زمان افلاطون تاکنون محل بحث و مناقشه بوده است. از میان فلاسفه یونان ارسطو معتقد بود در جهان غایتمند، آدمی موجودی است که ماهیتی معین و غایتی مشخص دارد و در جریان رویشی مداوم و هماهنگ می‌تواند صورت تحقق یافته

و نهایی خویش را بیابد (باقری، ۱۳۷۷، ص ۸۶). از میان فلاسفه مسلمان، ابن سینا از استعداد به عنوان یکی از مباحث کلیدی در حوزه تعلیم و تربیت سخن به میان آورده است (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۱۸). استعداد در اصطلاح به مجموعه‌ای از توانایی‌ها، قابلیت‌ها و ظرفیت‌های طبیعی انسان که در زمینه‌ای خاص آشکار شده و در جهت کمال و شکوفایی انسان به کار گرفته می‌شود تعریف شده است (خطیب، ۱۳۹۶، ص ۵۱). انسان طالب کمال و شکوفایی است و عامل فطرت او را به سوی کمال دعوت می‌کند. در واقع، شکوفایی و کمال به فعلیت رساندن استعدادهای بالقوه است و استعدادهای در مسیر کشف به فعلیت در می‌آیند. اگر ظرفیت‌ها و ویژگی‌ها و قابلیت‌های بالقوه انسانی به صورت بالفعل در آید مراحل کمال و شکوفایی فرد طی می‌شود. بر این اساس شکوفایی، استفاده و بهره‌برداری کامل از استعدادهای ظرفیت‌ها و توان‌های بالقوه است (خطیب، ۱۳۹۶، ص ۵۲).

روش‌شناسی پژوهش

روش انجام این پژوهش، «توصیفی - تحلیلی» با رویکرد «فقهی - استنباطی» است. گردآوری اطلاعات و داده‌ها به روش کتابخانه‌ای و با مراجعه به منابع فقهی و کتب مدیریت انجام شده است. فرآیند تحلیل در این پژوهش در دو ساحت انجام می‌شود:

۱. ساحت نظری: تبیین مفاهیم مبانی پیرامون شکوفاسازی استعدادهای بالقوه با استناد به منابع کتابخانه‌ای.

۲. ساحت فقهی: استخراج و تحلیل الزامات حکومتی با بهره‌گیری از روش استنباط فقهی با استفاده از کبرای کلی قواعد فقهی و صغرای موضوعیه نسبت میان موضوع و حکم سنجیده شده و الزامات شرعی ایجاد ساختار مورد استنتاج قرار می‌گیرد.

فرضیه پژوهش

ایجاد ساختار جهت شکوفاسازی استعدادهای بالقوه، از وظایف مهم حکومت اسلامی است؛ چراکه از یک سو بر مبنای قاعده عدالت بسترسازی برای تساوی فرصت‌ها، تکلیفی قطعی در راستای ایصال حق به ذی‌حق است و از سوی دیگر، طبق قواعد

و جوب حفظ نظام صیانت از عزت و اقتدار تمدنی جامعه اسلامی، متوقف بر حداکثرسازی بهره‌وری از سرمایه‌های انسانی است. از این‌رو غفلت از این استعدادها، نه تنها مصداق ظلم ساختاری و تضييع حقوق عامه، بلکه موجب سستی پایه‌های اقتدار ملی است.

یافته‌های پژوهش

ایجاد ساختار برای شکوفاسازی استعدادها از ضرورت‌های انکار ناپذیر و غیرقابل چشم پوشی در حکومت اسلامی است؛ به همین دلیل فقه اسلامی بنابر قواعدی که در بطن خود دارد برای حفظ پایداری و شکوفایی حکومت اسلامی الزاماتی را برای حکومت در نظر گرفته است تا حکومت را ملزم به ایجاد ساختاری برای شکوفاسازی استعدادهاى خود کند. این قواعد در مجموع پنج قاعده که شامل: قاعده حفظ نظام، قاعده عدالت، قاعده لاضرر، قاعده تسبیب و قاعده ملازمه عقليه است .

قاعده حفظ نظام اجتماعی

قاعده حفظ نظام در ادوار مختلف فقه شیعی در معانی متعددی مانند: حفظ کیان یا بیضه اسلام، حفظ نظم اجتماعی مسلمین و حفظ نظام معیشت و اقتصاد مسلمین به کار رفته است (جمال زاده و باباخوانی، ۱۳۹۶، ص ۹) این قاعده در بخش‌های از فقه مانند جواز اجرت بر واجبات، قضاوت و ولایت فقیه استفاده شده است (افتخاری و صادقی، ۱۳۹۱، ص ۲۴) حفظ نظام اجتماعی از ضرورت‌های مهم اجتماعی و فقهی است. میرزای نائینی در تقسیمات واجب در تعریف واجبات نظامیه می‌گوید: «هو کلمات و جوبه لاجل حفظ نظام العباد، کجميع صنوف الصناعات التي يتوقف نظام الناس عليها»؛ هر کاری که برای حفظ نظام بندگان لازم باشد واجب است مانند همه صنوف صنعت‌ها که نظام جامعه به آنها نیاز دارد (آملی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۲). مرحوم نائینی از این قاعده بسیار نام برده و معتقد است در شریعت مطهره، حفظ بیضه اسلام را از اهم جمیع تکالیف و سلطنت اسلامیة را از وظایف و شئون امامت مقرر فرموده‌اند. وی همچنین در تشریح حفظ بیضه اسلام

تصریح نموده است تحفظ از مداخله اجانب و تحذر از حیل معموله در این باب و تهیه قوه دفاعیه و استعدادات حربیه و غیر ذلک و این معنی را در لسان متشرعین حفظ بیضه اسلام و سایر ملل «حفظ وطن» می دانند (نائینی، ۱۴۲۴ق، صص ۴۰-۳۹). علاوه بر این در کتب فقهی به مواردی همچون احتکار، عدم مشروعیت احتیاط در جمیع تکالیف، اماره ید و سوق المسلمین کفایت عدالت ظاهری شاهد و غیره (سینی مازندرانی، ۱۴۲۵ق، صص ۲۶-۲۴) به قاعده حفظ نظام تمسک شده و این بیانگر اهمیت این قاعده و از مسلمات فقهی بودن آن است (افتخاری و صادقی، ۱۳۹۱، ص ۲۵).

در کلمات فقههای متقدم، مصادیق حفظ نظام به طور عمده در امور نظام اجتماع ظهور یافته، اما با تحول موضوعات، امروزه «اقتدار ملی» و «حفظ نظام اجتماعی» بشدت با سطح دانش و شکوفایی استعدادهای شهروندان گره خورده است. بر این اساس، شکوفاسازی استعدادهای بالقوه نه تنها یک امر رفاهی، بلکه از مصادیق بارز «واجبات نظامیه» تلقی می شود.

تطبیق قاعده

در هر دوره از حیات یک نظام اجتماعی، تحت تأثیر تحولات و متغیرهای گوناگونی همچون رشد فناوری، ظهور بیماری‌های جدید، حوادث طبیعی و تغییرات اقلیمی قرار می گیرد که نیازهای جدیدی را در جامعه پدیدار می سازد. پاسخ گویی به این نیازها امری اجتناب ناپذیر است؛ چراکه بی پاسخ ماندن، پاسخ ناقص یا تأخیر در آن، منجر به اختلال در کارکرد نظام و تضییع منافع عمومی می شود. برای نمونه، اگر در رویارویی با بیماری‌های جدید، پزشکان متخصص به تعداد کافی وجود نداشته باشند، جان بخشی از جامعه به خطر می افتد. یا اگر هم پای رشد تکنولوژی، مهندسان خبره تربیت نشوند، جامعه اسلامی دچار وابستگی به بیگانگان شده که این امر با اصل استقلال در تضاد است. همچنین در زمان بلایای طبیعی، فقدان امکانات و نیروی انسانی کارآمد، مدیریت بحران را ناممکن می سازد؛ بنابراین، تشخیص به موقع نیازها و ارائه پاسخ شایسته در زمان و مکان مقتضی، شرط لازم برای صیانت از سلامت، اموال، رشد و بهره‌وری جامعه است.

تحقق این امر، مستلزم شناسایی استعداد‌های بالقوه، پرورش و به‌کارگیری آنها در جایگاه‌های مناسب است. این استدلال مبنی بر این رابطه است که عدم پاسخ به نیازها برابر است با اختلال نظام و پاسخ به نیازها برابر است با نیازمندی به شکوفاسازی استعدادها و این یک اصل پذیرفته‌شده در نظریه سیستم‌ها است. با توجه به این مقدمه می‌توان استدلال فقهی زیر را اقامه کرد:

کبرای کلی: بنابر قاعده فقهی «حفظ نظام» (که نگهداری کیان جامعه اسلامی را واجب می‌داند) هر اقدامی که برای جلوگیری از اختلال نظام، واجب شرعی است. صغرای استنباط: با توجه به اینکه ایجاد ساختار جامع برای شکوفاسازی استعدادها، یک «مقدمه ضروری» برای تأمین نیازهای حیاتی، حفظ استقلال و پیشگیری از اختلال نظام اجتماعی است و بدون آن، نظام دچار آسیب جدی و وابستگی می‌شود. نتیجه: بنابراین، ایجاد ساختار برای شناسایی و شکوفاسازی استعدادها بر حاکمیت اسلامی واجب شرعی است.

براساس نتیجه‌ای که از قاعده حفظ نظام گرفته می‌شود، می‌توان از باب مقدمه واجب نیز وجوب ایجاد ساختار بر حکومت را اثبات کرد؛ چراکه وقتی ذی‌المقدمه که حفظ نظام اجتماعی است، واجب است مقدمه آن، که ایجاد ساختار است نیز واجب می‌شود. چراکه استقلال تمدنی و رهایی از وابستگی به اجانب، مقدمتاً مستلزم فعلیت بخشیدن به توانمندی‌های نهفته در آحاد جامعه است. از این رو ایجاد ساختار برای این مهم، از باب مقدمه واجب حفظ نظام، بر حاکمیت الزام‌آور خواهد بود.

قاعده عدالت

کاربرد واژه عدالت در فقه به معنای ترک کبائر و عدم اصرار بر صغائر است و این به دلیل این است که عمده تمرکز فقه در طی ادوار گذشته بر فقه فردی متمرکز بوده و معنایی اجتماعی از عدالت کمتر مورد توجه بوده است. کاربرد آن در عرصه فقه از امام جماعت گرفته تا مرجعیت تقلید و تا زعامت عالیه جامعه اسلامی، همه مشروط به عدالت هستند. سیستم قضایی اسلام نیز بر محور عدالت قاضی و شهود می‌چرخد و

به طور کلی در بسیاری از ابواب فقه، از عبادات و معامات، عدالت نقش محوری دارد (محمد یبکی و دیگران، ۱۳۹۸، ص ۴۹). در مسائل اجتماعی و کاربرد اجتماعی عدالت می توان به کلام حضرت علی علیه السلام اشاره کرد که می فرمایند: «العدل یضع الامور مواضعها» این روایت می تواند در عرصه اجتماعی کاربرد داشته باشد با این حال اصل عدالت در فقه اجتماعی به شکل یک قاعده معین و مشخص مورد بحث قرار نگرفته اما در لا به لای برخی احکام مورد استناد بوده است مانند: مسئله ارش (نجفی، بی تا، ج ۲۳، ص ۲۹۴)، ضمان مثلی بنابر نظر علامه حلی (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ۴۶۰) لزوم تسلیم «ما وقع علیه العقد» توسط متعاقدین، چرا که امساک مال غیر ظلم است و اگر یک طرف ظلم کرد و امساک نمود طرف دیگر حق ندارد ظلم کند (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۳۷۱). به همین دلیل برخی از محققین به این مسله اشاره و از ضرورت این اصل سخن گفته اند. شهید مطهری در این زمینه تذکر داده و در این باره چنین می نویسد: «اصل عدالت اجتماعی با همه اهمیت آن در فقه ما مورد غفلت واقع شده است و در حالی که از آیاتی چون «بالوالدین احساناً» و «اوفوا بالعقود» عموماً در فقه به دست آمده است ولی با این همه تأکیدی که در قرآن کریم بر روی مسئله عدالت اجتماعی دارد، مع هذا یک قاعده و اصل عام در فقه از آن استنباط نشده و این مطالب سبب رکود تفکر اجتماعی فقهای ما گردیده است» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ص ۱۳۱)؛ بنابراین می توان گفت با تمسک به ادله ای مانند آیات قرآن کریم، روایات معصومین، تأکید «عقل»، روش عقلا، فتوهای فقها و نظرات حقوقدانان و عمل آنها در برخورد با حوادث عدالت به مثابه یک قاعده فقهی و حقوقی است (اصغری، ۱۳۸۸، ص ۲۰). می توان گفت معنای عدالت در عرصه اجتماعی بنا بر روایت حضرت علی علیه السلام جایگذاری هر کس در موضع خود است و بنابر کاربرد آن در فقه معاملات به معنای نفی ظلم است.

تطبیق قاعده

اگر قاعده عدالت را به معنای «وَضَعُ الْأُمُورِ فِي مَوَاضِعِهَا» (قرار دادن هر چیز در جایگاه شایسته خود) در نظر بگیریم، این قاعده با «قاعده حفظ نظام» همسو و ملازم

است؛ چراکه عدم جایگذاری شایسته منابع (از جمله سرمایه انسانی)، موجب ناکارآمدی، هرج و مرج و در نهایت اختلال نظام می‌شود. از سوی دیگر، اگر عدالت را به معنای رایج در فقه معاملات، یعنی «نفی ظلم» بدانیم، می‌توان مسئولیت حکومت را در دو ساحت بررسی کرد: ظلم به افراد و ظلم به جامعه. تقریر استدلال بدین شرح است:

ساحت فردی: اگر حکومت ساختارهای لازم برای شکوفاسازی استعدادها را فراهم نکند، در حق افراد بااستعداد ظلم روا داشته است؛ زیرا آنان با موانع ساختاری در مسیر رشد خود مواجه شده و از حق طبیعی و شرعی خود برای شکوفایی محروم می‌گردند. این محرومیت در مناطق کمتر برخوردار، مصداق بارز تبعیض و ظلم سیستماتیک است.

ساحت اجتماعی: جامعه برای بقا و پیشرفت، نیازمند بهره‌گیری از نخبگان برای حل چالش‌های خود است. کندی یا توقف فرآیند شکوفاسازی استعدادها، منجر به بی‌پاسخ ماندن نیازهای حیاتی و تحمیل خسارت‌های کلان به جامعه می‌شود. برای نمونه، در صنعت خودروسازی، فقدان مهندسان متخصص و مدیران شایسته می‌تواند منجر به تولید محصولات پرمصرف و آلاینده شود؛ پیامدی که سلامت عمومی جامعه را (حتی برای غیررانندگان) از طریق آلودگی هوا تهدید می‌کند.

بنابراین، براساس قاعده عدالت و اصل «نفی ظلم»، فراهم‌سازی ساختارهای لازم برای شکوفاسازی استعدادها بر حکومت واجب است تا از تضییع حقوق افراد و ورود ضررهای کلان به جامعه جلوگیری شود. شایان ذکر است که شکوفاسازی استعدادها به تنهایی کافی نیست و «مدیریت و به‌کارگیری صحیح» آنها در مرحله بعد، به‌عنوان تکمیل‌کننده این فرآیند، ضروری است.

قاعده لاضرر

شهید اول در کتاب القواعد والفوائد، قاعده لاضرر را جزء پنج قاعده مهم فقهی معرفی می‌کند که بسیاری از مسائل فقهی بر آن استوار است (شهید اول، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۴).

فاضل تونی در رابطه با قاعده لاضرر می گوید: «نفي الضرر من غير جبران بحسب الشرع»؛ ضرری که جبران نشده در شرع نفی شده است (فاضل تونی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۹۴). طبق این قاعده شریعت هر نوع ضرر رساندن به دیگری را نفی کرده است و این نظر را شیخ الشریعه اصفهانی نیز پذیرفته است (بجنوردی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۲۵۴)؛ بنابراین به طور کلی می توان گفت، هر کس ضرری به دیگری رساند باید آن را به حکم شرع جبران کند، چرا که ضرر جبران نشده در شرع وجود ندارد و ضرر زننده باید جبران کند. در مورد این معنا آیت الله مکارم شیرازی چنین توضیح می دهند: «نفي شارع از وجود ضرر به صورت مطلق، با آنکه ما وقوع ضرر را در خارج می بینیم، دلیل بر این است که همه انواع ضررهایی که از ناحیه مکلفان حاصل می شود، در حکم شرع قابل جبران و تدارک است؛ و کسی که این ضرر را وارد کرده، مأمور به جبران و تدارک آن است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۶۲).

تطبیق قاعده

بر اساس قاعده حفظ نظام اجتماعی، بیشتر اثبات شد که شکوفاسازی استعدادها امری لازم و واجب است؛ چرا که عدم تحقق آن، جامعه اسلامی را با چالش های جدی مواجه ساخته و ضررهایی را به پیکره جامعه وارد می سازد. برای نمونه، نظام سلامت برای تضمین بهداشت عمومی، نیازمند پزشکان متخصص و کادر درمان توانمند است و هر گونه خلل در تربیت این متخصصان مستعد، سلامت جامعه را تهدید می کند. این تهدیدات در سایر نیازمندی های حیاتی جامعه اعم از صنعت، هنر، آموزش، فرهنگ و... نیز صادق است. چون حکومت «زمام امور عمومی» (مالکیت بر بیت المال و ابزارها) را در دست دارد، ترک ایجاد زیرساخت، مصداق «ورود ضرر» به جامعه است زیرا اگر زیرساخت و ساختار لازم برای شکوفاسازی استعدادها را فراهم نسازد، بر اساس قاعده لاضرر، مسئول جبران خسارات وارده خواهد بود. از آنجاکه بسیاری از این خسارات (مانند فقدان امنیت سلامت یا وابستگی تکنولوژیک) ماهیتی ساختاری دارند، جبران آنها نیز مستلزم بازسازی ساختارها از مسیر شکوفاسازی استعدادهاست. بنابراین،

حکومت اسلامی برای ایفای وظیفه شرعی خود در حفظ نظام و رعایت قاعده لاضرر، راهکاری جز ایجاد ساختار جامع برای شکوفاسازی استعدادها ندارد؛ چراکه این امر هم مقدمه‌ای برای پیشگیری از ضرر است و هم تنها راهکار عقلایی برای جبران ساختاری خسارت‌های ناشی از کمبود نیروی متخصص به شمار می‌رود؛ بنابراین طبق مبنایی که در مورد قاعده لاضرر بیان شد و به معنای «نفی ضرر بدون تدارک» است، پس تدارک (جبران) شرعاً واجب می‌شود.

قاعده تسبیب

براساس منابع فقهی قاعده تسبیب یکی از قواعد مهم فقهی در زمینه مسئولیت مدنی و ضمان است. این قاعده در مقابل قاعده مباشرت قرار دارد و به مواردی مربوط می‌شود که شخص به‌طور غیرمستقیم باعث خسارت می‌شود. قاعده تسبیب به معنای ایجاد سبب اتلاف است که در آن شخص به‌طور مستقیم مرتکب جنایت نمی‌شود، بلکه زمینه و سبب تلف یا خسارت را فراهم می‌کند و در باب‌های غضب، قصاص و دیات کاربرد دارد.

براساس قاعده تسبیب، اگر کسی به‌طور غیرمستقیم و مع‌الواسطه موجب تلف مال دیگری گردد، ضامن است و مسئول جبران خسارت است، اعم از اینکه موجب تلف شدن عمدی باشد یا غیرعمدی و اعم از اینکه در اثر انجام فعلی باشد، مانند اینکه کسی دیگری را وادار به دزدی کند، و یا در اثر ترک وظیفه‌ای، مثل اینکه متصدی نگهداری از حیوان از مهار کردن حیوان خودداری ورزد و حیوان مزرعه را تباه کند (طباطبایی لطفی و روشنی، ۱۳۹۰، ص ۷۵). از مجموع اخبار برداشت می‌شود که ایجاد مقدمه تلف موجب ضمان است (سنگنجی، بی‌تا، ص ۶۶). همچنین روایات قاعده تسبیب اطلاق دارند و هرگونه ایراد خسارت را شامل می‌شوند (محقق داماد، ۱۳۸۴، ص ۱۲۰). چنان‌که محقق حلی نیز هر فعل مسبب تلف را ذیل قاعده می‌آورد و می‌فرماید: «و هو کل فعل يحصل التلف بسببه» (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۱۸۶)؛ بنابراین می‌توان گفت سبب به معنای ایجاد کردن زمینه‌های تلف و سبب‌سازی عرفی یک پدیده است.

تطبیق قاعده

برای تطبیق این قاعده بر موضوع بحث، تبیین سه مقدمه ضروری است: مقدمه اول (ضابطه سببیت): ملاک تحقق تسبیب آن است که در صورت عدم سبب، تلف یا جنایت واقع نشود. یعنی سبب عاملی است که بدون آن، جنایت محقق نمی‌گردد. از سوی دیگر، چون سبب «علت تامه» نیست و تنها در حدوث اثر مؤثر است، وجود آن به تنهایی ضرورتاً باعث وقوع تلف نمی‌شود (طباطبایی لطفی و روشنی، ۱۳۹۰، ص ۷۵) و از وجود آن الزاماً حادثه تحقق نمی‌یابد. به تعبیر دیگر، «سبب» چیزی است که تلف به همراه آن و به واسطه آن، اما به علت دیگری حاصل می‌گردد، به گونه‌ای که اگر سبب نبود، علت تأثیری نمی‌داشت؛ بنابراین «تسبیب» ایجاد چیزی است که تلف به سبب آن حاصل می‌گردد، یعنی خودش علت مستقیم حادثه نیست، بلکه علت یا زمینه‌ساز علت است (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۵).

مقدمه دوم (تحلیل علت در شکوفاسازی): شکوفاسازی استعدادها فرآیندی چندعاملی است که افزون بر حکومت، عوامل دیگری همچون همت و تلاش فرد مستعد، و حمایت خانواده و جامعه نیز در آن دخیل‌اند؛ بنابراین، حکومت به تنهایی «علت تامه» شکوفایی نیست. این مورد مصداق «اجتماع سبب و مباشر» است؛ فرد مستعد (به‌عنوان مباشر در رشد خود) و حکومت (به‌عنوان سبب زمینه‌ساز) نقش دارند. با این حال، با لحاظ گستردگی امکانات، ابزارهای فرهنگ‌سازی، سیاست‌گذاری‌های کلان و تخصیص بودجه که در انحصار یا اختیار حکومت است، می‌توان حکومت را نه یک سبب عادی، بلکه «سبب قوی» دانست که تأثیر آن بر سایر عوامل غلبه دارد.

مقدمه سوم (چالش مالیت و راهکار دلالت التزامی): قاعده تسبیب به‌طور عمده در امور مالی جاری است، در حالی که «استعدادهای بالقوه» از دیدگاه فقها و حقوقدانان، مصداق مستقل «مال» نیستند. از این‌رو اثبات ضمان از طریق «دلالت مطابقی» امکان‌پذیر نیست. راهکار علمی در اینجا تمسک به «دلالت التزامی» است. بدین بیان که اگرچه استعداد به خودی خود مال نیست، اما تضييع آن توسط سبب قوی (حکومت)، لازمه‌اش ورود خسارت‌های کلان مالی به ساختار اقتصادی کشور و تضييع حقوق عمومی است.

در نگاه عرفی، بین «نقش محوری حکومت در سیاست‌گذاری» و «خسارت‌های ناشی از عدم شکوفایی استعدادها» تلازمی آشکار وجود دارد؛ به گونه‌ای که عرف، حکومت را مسئول اصلی این خسارات می‌داند؛ بنابراین، با استناد به این تلازم عرفی و عقلی، می‌توان حکم به ضمانت حکومت کرد.

نتیجه: با عنایت به اینکه حکومت در مرتبه اول، اقوی از مباشر در فرآیند شکوفایی استعدادها عمل می‌کند و ترک وظایف ذاتی آن (سیاست‌گذاری و تخصیص منابع) عرفاً علت اصلی تضييع پتانسیل‌های ملی تلقی می‌گردد، بنا بر قاعده تسبیب، مسئولیت مدنی عمومی یا ضمان حکومتی را برای جبران خسارات ناشی از قصور در این حوزه اثبات کرد.

قاعده ملازمه عقليه

عقل یکی از منابع و مدارک احکام است. هیچ دینی مانند اسلام با عقل پیوند نزدیک نداشته و برای آن اهمیت قایل نشده است. تنها اسلام است که عقل را یکی از منابع احکام و اساس دین دانسته است. فقها در استنباط احکام به چهار منبع و مدرک تمسک می‌کنند: کتاب، سنت، عقل و اجماع. و میان عقل و شرع رابطه ناگسستنی قایلند که آن را در اصطلاح خودشان قاعده ملازمه می‌نامند و می‌گویند: کلما حکم به العقل حکم به الشرع و کلما حکم به الشرع حکم به العقل؛ هرچه عقل حکم کند، شرع نیز مطابق آن حکم می‌کند، هرچه شرع حکم کند، عقل بر طبق آن حکم می‌کند. عقل در فقه اسلامی افزون بر این که خود مستقلاً منبع و مدرک احکام است، پس اصل (کلما حکم به العقل حکم به الشرع) یک اصل ثابت و دیرین است که هرگز منسوخ نشده و نمی‌شود (روحانی، ۱۳۸۲، ص ۷). معنای این قاعده، همان گفتار مشهور است که: «هر آنچه عقل به آن حکم کند، شرع نیز به آن حکم خواهد کرد». پس هرگاه عقل به وجوب چیزی به صورت حکمی قطعی، مستقل و ریشه‌دار حکم نماید، ناگزیر حکم شرع نیز مطابق با آن خواهد بود؛ چراکه میان این دو حکم، جدایی‌ناپذیری (ملازمه) وجود دارد. در حقیقت، حکم عقل که مورد اتفاق خردمندان (بما هم عقلاً) قرار گرفته است، عیناً همان

حکم شرع است، بدون هیچ فاصله و غیریتی. بر این اساس، برای نمونه «وجوب اطاعت از مولی» که از مستقلات عقلی است (یعنی حکم عقلی که مانند تحسین و تقبیح عقلی، نیازمند مقدمه شرعی نیست)، عیناً همان وجوب شرعی خواهد بود (مصطفوی، بی تا، ص ۲۸۶).

تطبیق قاعده

بدون تردید، آینده هر کشوری به شرط تداوم تلاش‌ها و شکوفاتر کردن استعداد‌های جوانان مبتکر و خلاق تضمین می‌شود. به همین دلیل در بسیاری از نظام‌های آموزشی کشورهای پیشرفته جایگاه و برنامه‌های خاصی برای شناسایی و کمک به شکوفایی این استعدادها در نظر گرفته شده است. بدیهی است افرادی که دارای توان و استعداد بیشتری هستند، باید مورد توجه قرار گیرند و از نیروهای خلاق و سازنده آنان بهره‌برداری مناسب‌تر و شایسته‌تری صورت گیرد. رهبر انقلاب در پیام تبریک خود به مناسبت روز معلم در زمینه شکوفاسازی استعداد‌های بالقوه چنین می‌گویند: «کودک و نوجوان و جوان در کشور اسلامی می‌آموزد که استعداد و توان بالقوه‌ی خود را برای ارزش‌های متعالی ملی یعنی ارزش‌های اسلامی و انقلابی شکوفا کند و به کار گیرد». این تأکیدها و در کنار آن آثار پژوهشی پیرامون شکوفاسازی استعداد‌های بالقوه، نشان از ضرورت عقلی این مقوله می‌دهد و می‌توان گفت یک حکم قطعی عقلی است؛ همچنین می‌توان گفت چون حفظ نظام واجب است و حفظ نظام بدون شکوفایی استعدادها (در طب، صنعت و...) ممکن نیست، پس شکوفاسازی استعدادها عقلاً واجب است؛ بنابراین می‌توان با تمسک به قاعده ملازمه عقلیه وجوب آن را استخراج کرد، از این‌رو شکوفاسازی استعدادها یک واجب شرعی بوده که هم وظیفه حکومت در سطح کلان و هم وظیفه افراد، خانواده‌ها و جامعه در سطح خرد است.

نتیجه‌گیری

حکومت اسلامی به دلیل رسالت هدایت جامعه به سوی کمال و اهداف متعالی، نیازمند نیروی انسانی کارآمد است و تحقق این امر، منوط به شناسایی و شکوفاسازی

استعدادهای بالقوه است. در این میان، فقه به‌عنوان بازوی نظری و جهت‌دهنده به سیاست‌های حکومتی، الزامات لازم برای «ساختارسازی» در این مسیر را تبیین می‌کند. با تتبع در منابع فقهی، چهار قاعده بنیادین قابل استناد است که ایجاد ساختار نظام‌مند برای شکوفایی استعدادها را بر حکومت اسلامی الزامی می‌سازد. در قاعده حفظ نظام با توجه به نیازهای حال و آینده جامعه، بقای نظام اجتماعی در گرو تأمین نیروی انسانی متخصص است؛ از این رو حکومت موظف به ایجاد زیرساخت برای تربیت نسل آینده است. قاعده عدالت اقتضا می‌کند تا افراد در مواضع شایسته خود قرار گیرند؛ بنابراین ایجاد ساختاری برای کشف و جایگذاری صحیح استعدادها، مصداق بارز اقامه عدالت است. در قاعده لاضرر هدررفت استعدادها، بالقوه، ضرری بزرگ به پیکره جامعه است و حکومت مکلف است با برنامه‌ریزی صحیح، از این ضرر جلوگیری کند. بنابر قاعده تسبیب از آنجا که حکومت دارای بیشترین اختیارات و دسترسی‌هاست، در قبال بستریایی که فراهم می‌کند مسئولیت مستقیم دارد. این قواعد به همراه قاعده ملازمات عقلیه دلالت دارند، قصور در ایجاد بستر شکوفایی استعدادها، موجب مسئولیت شرعی و قانونی حکومت خواهد بود. در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت این پنج قاعده فقهی، در کنار یکدیگر، منظومه‌ای جامع از الزامات شرعی را تشکیل می‌دهند که حکومت اسلامی را موظف می‌سازد تا با ایجاد ساختارهای مناسب، زمینه شکوفایی استعدادها، بالقوه در جامعه را فراهم آورد. این الزامات نه تنها ناظر به نیازهای کنونی جامعه است، بلکه با توجه به قاعده حفظ نظام، آینده‌نگری و آمادگی برای نیازهای آتی را نیز دربر می‌گیرد. تحقق این امر، افزون بر اینکه اجرای عدالت و جلوگیری از ضررهای اجتماعی است، ضامن پویایی و بالندگی مداوم حکومت اسلامی در راستای اهداف متعالی آن خواهد بود. بر این اساس پیشنهاد می‌شود سیاست‌گذاران نظام اسلامی، «کشف استعدادها، بالقوه در مناطق محروم» را نه به‌عنوان یک طرح حمایتی، بلکه به‌عنوان یک «تکلیف حاکمیتی» در اسناد بالادستی و بودجه‌ریزی‌های کلان لحاظ نمایند. تحقق این مهم، ضامن عبور از مدیریت انفعالی و رسیدن به «حکمرانی استعدادمحور» در تراز تمدن نوین اسلامی خواهد بود.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبد الله. (۱۴۰۴ق). الشفاء؛ الطبيعيات (ج ۲). قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
- اصغری، محمد. (۱۳۸۸). عدالت به مثابه قاعده فقهی و حقوقی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره اول، بهار، صص ۱-۲۱.
- اعرافی، علیرضا. (۱۳۹۵). فقه تربیتی (ج ۲۶). قم: مؤسسه فرهنگی هنری اشراق و عرفان.
- افتخاری، اصغر؛ صادقی، محمد. (۱۳۹۱). بررسی قاعده حفظ نظام و ابعاد آن در نظام حقوقی - سیاسی جمهوری اسلامی ایران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۲، شماره ۴، صص ۲۱-۴۰.
- آملی، محمد تقی. (بی تا). المكاسب و البیع (تقریر میرزای نائینی) (ج ۱). قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- باقری، خسرو. (۱۳۷۷). در باب استعداد آدمی: تحقیقی در فلسفه تعلیم و تربیت، روش شناسی علوم انسانی، شماره ۱۴ و ۱۵، صص ۸۵-۹۱.
- بجنوردی، محمد. (۱۴۰۱ق). قواعد فقهیه (ج ۱، چاپ سوم). تهران، مؤسسه عروج.
- پهلوان شریف، محمد امین. (۱۳۹۵). طراحی چارچوبی برای مدیریت استعداد در پرتو رو پژوهش قرآنی، پایان نامه مقطع دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده مدیریت.
- جمالزاده، ناصر؛ باباخوانی، مجتبی. (۱۳۹۶). کاربرد قاعده حفظ نظام در اندیشه فقهی - سیاسی امام خمینی علیه السلام، دانش سیاسی، ۱۳(۲۵)، صص ۵-۴۰.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۸). اسلام و محیط زیست. قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۳). ادب فنای مقربان (ج ۹). قم: اسراء.
- حلی، نجم الدین (محقق حلی). (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام (ج ۳). قم: مؤسسه اسماعیلیان.

- خراسانی، فاضل تونی. (۱۴۱۲ق). الوافیة فی اصول الفقه. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- خطیب، سیدمهدی. (۱۳۹۶). تبیین مفهومی و فرآیندی استعداد براساس منابع اسلامی، روانشناسی اسلامی، ۳(۷)، صص ۴۵-۵۸.
- خمینی، سیدروح الله. (۱۴۱۵ق). کتاب البیع (ج ۲، ۵). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۰). لغت نامه دهخدا (ج ۶). تهران: گلشن.
- روحانی، محمدصادق. (۱۳۸۲). پاسخ‌های حضرت آیت الله العظمی روحانی به استفتائات قوه قضاییه و مؤسسه حقوقی و کلاهی بین المللی. تهران: حدیث دل.
- زیبیدی، محمد مرتضی بن محمد. (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس (ج ۵). بیروت: دار الفکر.
- سنگلجی، محمد. (بی تا). دلایل السداد در قواعد فقه و اجتهاد. تهران، مطبوعه مجلس.
- سیفی مازندرانی، علی اکبر. (۱۴۲۵ق). مبانی الفقه الفعّال (ج ۱). قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- شهید اول. (بی تا). القواعد والفوائد (ج ۱). قم: مکتبه المفید.
- صدر، محمد باقر. (۱۳۹۳). بارقه‌ها. قم: دارالصدر.
- طباطبایی لطفی، عصمت السادات؛ روشنی، محمود. (۱۳۹۰). قاعده تیبیب و رابطه آن با قاعده إتلاف، مطالعات فقهی فلسفی، ۲(۷)، صص ۷۳-۹۰.
- طریحی، فخرالدین. (۱۴۱۶ق). مجمع البحرین (ج ۳). تهران، کتاب فروشی مرتضوی.
- عمید، حسن. (۱۳۶۵). فرهنگ فارسی عمید (ج ۱). تهران: سپهر.
- فیاض، محمد اسحاق. (۱۳۹۲). الگوی حکومت اسلامی. کابل: دبیرخانه کنگره تجلیل از مقام علمی آیت الله العظمی فیاض.
- کااوند، ایمان. (۱۴۰۲). تحلیل نقش قواعد فقهی بر مدیریت استعداد در حکومت اسلامی، فقه و سیاست، ۴(۸)، صص ۱۲۹-۱۵۷.
- محقق داماد، مصطفی. (۱۳۸۴). قواعد فقه: بخش مدنی (مالکیت و مسئولیت). تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

- محقق داماد، مصطفی. (۱۴۰۶ق). قواعد فقه (ج ۱). تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- محمد بیکی، علیرضا؛ توتونچیان، مهری. (۱۳۹۸). بررسی قاعده‌ی عدالت از دیدگاه فقه امامیه، مطالعات فقه اقتصادی، ۱(۱)، صص ۴۷-۸۱.
- محمدنژاد، معین؛ پهلوان شریف، محمد امین. (۱۴۰۳). مبانی مدیریت استعداد مبتنی بر رویکرد اسلامی، مدیریت اسلامی، دوره ۳۲، شماره ۲، صص ۱۱-۵۹.
- مرتضوی، محمد. (۱۳۷۵). اصول و روش‌ها در نظام تربیتی اسلام. مشهد: گلنشر.
- مصطفوی، محمد کاظم. (بی تا). مائة قاعدة فقهية معنی و مدرکا و موردا. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۵). القواعد الفقهیه (ج ۱). قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۷ق). دائرة المعارف فقه مقارن. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- میردریگوندی، رحیم. (۱۳۷۹). شغل، رضایت شغلی و روش‌های ارزیابی آن، معرفت، شماره ۳۸، صص ۶۴-۷۷.
- نائینی، میرزا محمدحسین غروی. (۱۴۲۴ق). تبيه الأمة و تنزيه الملة. قم: نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- نجفی، محمدحسن. (بی تا). جواهرالکلام (ج ۲۳). بیروت، دار احیاء التراث العربی.